

باسعی و مجاهدتی که جناب پروفیسور محمد اسحاق در تہذیب و تشذیب این کتاب شریف و تأمل و دقتی کہ در صحت مطالب و مطاوی آن مبذول فرمودہ اند امید است کہ از ہر جہت مرغوب و مطلوب خاور شناسان و پارسی زبانان و ادبای ہند و ایران واقع گردد

بیمناسبت نیست کہ بنام حضرت پروفیسور ازادبا و شعرائیلہ تا کنون شرح حال و عکس و منتخبات آثار خود را مرحمت فرمودہ اند خواهش کند کہ اوراق مطلوبہ را زودتر بوسیلہ این جانب مرحمت دارند تا ضمیمہ جلد دوم و سوم گردد .

(باز گشت ادبی)

بقیہ کنفرانس آقای ملک الشعراء ہاردر انجمن ادبی

- ۳ -

سبک شعری و شعراء

اصل و ریشہ بیانات ما این قسمت است . و مقصود ما از اینجا شروع میشود و گذشتہ ہمہ مقدمہ بود کہ دانستن آنها برای درک مقصود ضروری مینمود .

باید این نکتہ ناگفتہ نمائند کہ پس از غلبہ مغول بر قطر اعظم ایران - خراسان و عراق بواسطہ کشتہ شدن و گریختن و فقیر شدن اساتید زبان فارسی و از میان رفتن صدور و بزرگان فاضل و بروی کار نیامدن پادشاہان ایران دوست و ادب پرور . بتدریج علوم ادبی خاصہ اصول صرف و نحو زبان فارسی و علم لغت و غیرہ از میان رفتہ و نیز قسمت عمدہ کتب فارسی و نوشتہای ائمہ لغت و اشعار اساتید محو و نابود گردید .

این داہیہ عظمی موجب شد کہ کار زبان فارسی روی بتراجع نہاد و شعرای بزرگ کہ در ہر شہری از آنها معدودی مشار بالبنان بودند در ہمہ مملکت بچند تن تقلیل یافتند و از قرن ہفتم بعد جز چند استاد مانند ملای روم و سعدی و بالاخرہ اوحدی

وحافظ دیگر شاعر بزرگی که لااقل بتواند پهلو پهلوی شعرای عصر سلجوقی و خوارزمی بزند و سخنش برای ما سند واقع شود بوجود نیامد و رفته رفته زبان فارسی و اطلاع بر موز و امثال و دقایق این زبان فراموش شد و هر چند زبان عربی بواسطه مذهب اسلام روی بقوت مینهاد زبان فارسی ضعیف میشد و در نتیجه فتور و سستی بی نهایت در نظم و شعر پدید آمد و اگر اساتیدی ظهور میکردند قابل مقایسه با اساتید قرون ماضیه نبودند بالاخره در عصر صفویه سبک شعر خاصی پیداشد که در مدت دو یا سه سال دوام یافت که آنرا با اصطلاح امروز (سبک هندی) مینامند.

در سبک مزبور گاهی قصاید ساده گفته میشد و گاهی هم غزل و قطعه فصیح بنظر میرسید ولی غالباً طرز و رویه ای که با وجود سستی الفاظ و تدنی معانی از کثرت استعاره و مجاز و خیال بافی از حلیه بلاغت و زیبایی حقیقی عاری بود قوت گرفت. در غزل روز بروز پیچیدگی و سستی پیش میبرد و در قصیده نیز اگر میخواستند از متقدمان تقلید کنند غالباً طرف خاقانی را میگرفتند که باز از جهت پیچیدگی باذوق آنها تناسب داشته باشد و روی هم رفته سبک اشعار هندی عبارت بود از یک صنعت شعری متوسط که بواسطه طرفداری ظرفاً از آن جای تمام صنایع بدیع و معانی بیان و صرف و نحو فارسی را گرفته و در اشعار شعرای پارسی زبان بمدت دوسه قرن در هند و ایران جلوه می نمود و هنوز هم در هند و افغانستان طرفداران زیاد دارد.

برای مثل یک بیت آن کافی است:

از شهیدان ندهات ناله هر گز بر نخاست
گوئیا با سرمه دادند آب شمشیر تو را
این شعر جای شعر سعدی را گرفت که گوید:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
و عیب دیگر که در اشعار هندی پیدا شده بود یک نوع انحطاط ذاتی گوینده بود در مقابل معشوق یا مدوح و این حالت یکی از آثار شوم تسلط مغول و نشر

تصوف بود از آنجمله خود را در شعر بسک و گریه نسبت دادن یا ممدوح را بمرتبه الوهیت بالا بردن و نظیر این اغراقات که باطبع بشری و عزت نفس که شریفترین غریزه انسانیت است منافات دارد و غیره...
 سرآمد این شعرا در ایران و هند صایب و کلیم و فیضی و عرفی می باشند این شعرا اشعار بلند و خوب دارند لکن درستی الفاظ و پیچیدگی معانی و اغراقات ناخوش همه شریک یکدیگرند.

در آغاز قرن ادبی ما شعرای عراق این اساس را برچیدند چنانکه عبدالرزاق خان دنبلی فاضل معاصر کریم خان و آقامحمد خان در کتاب تقیس خود موسوم به حدایق الجنان (که بخط خود مؤلف نزد نگارنده موجود است) در ذیل شرح حال مشتاق اصفهانی (۱۱۶۵ فوت کرده است) گوید:

«چون بساط چمن نظم از اقدام خیالات خام شوکت و صایب و وحید و مایشا به بهم و از استعارات بارده و تمثیلات خنک لکد کوب شد و یکبارگی از طراوت و رونق افتاد مشتاق بتمشای گازار نظم آمده و طومار سخن مرثی آن جمع را چون غنچه بهم پیچید و بساط نظمی که خود در آن صاحب سلیقه بود و آن روش ضمیری و نظیریست بکسترانید بر سر شاخسار سخن نواها ساخت و نغمه ها پرداخت عندلیبان خوشنوا ی عصر او را مقتفی آمدند. آذر شاگرداوست. الخ و آذر و رضا قایخان هم در آتشکده و مجمع الفصحا در ذیل حال مشتاق این معنی را تصدیق کرده اند

اگرچه در تذکره نصرآبادی در عهد شاه سلیمان صفوی از طرف محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی تألیف شده بعضی شعرار را نام برده و میگوید بر شیوه استادان قدیم شعر میگویند ولیکن غلبه بسک هندی آن شعرار را ازین برد و بالجمله میتوان آغاز تجدید صنعت شعری قدیم را از همین زمان شمرد و پیشوای آنرا بتصدیق عبدالرزاق خان درغزل مشتاق و در قصیده آذریکدلی قرارداد. مشتاق اصفهانی درغزل اساس

سبک هندی را درهم شکست و آذریکدلی قصاید فصیح و غرا بشیوه ظهیر فاریابی گت میرزا نصیر طبیب اصفهانی مثنوی پیرو جوانرا بلطافت نظامی و پرمغزی حافظ سرود هاتف اصفهانی قصاید خود را بسبک امامی هر وی و گاهی بشیوه خاقانی و ترجیع بند خویش را بلطافت و پرمغزی حلیم سنائی ساخت عبدالرزاق خان دنبلی مولف تاریخ قاجاریه و حدایق الجنان و تاریخ خوانین دنبلی متخلص بمفتون در قصیده و غزل و مثنوی داد فصاحت داد قصیده را ماتد امیر معزی بر سرود کتب شرش بمراتب از اثر ادیب عبدالله و صاف پخته تر و لطیف تر است (رجوع شود به حدایق الجنان یا تذکره عبدالرزاق خان) حاجی سلیمان صباحی بید کلی در قصیده و غزل داد فصاحت داد و شهاب ترشیزی غزل را بسبک تازه و لطیف و محکم گفت و قصیده و قطعه را بسبک انوری ایوردی و خاقانی ساخت چون ذکر مشتاق آمدی مناسبت نیست رباعی را که بقول عبدالرزاق خان بر سنک مزارش منقوش بوده و از خیالات خود مشتاق است بیاوریم :

بیدا چو گهر ز قطره آب شدیم و انکاه نهان چو در نیاب شدیم
بودیم بخواب در شبستان عدم بیدار شدیم و باز در خواب شدیم

شوشگاه علوم انسانی و مطابقت فرهنگی

باری دوره فتحعلی شاه شروع میشود : و سبک شعر در این دوره تکمیل می شود. غزل بدرجه حافظ اوج می گیرد معتمد الدوله نشاط غزل را ماتد حافظ می گوید و مجمر از شیوه سعدی تقلید میکند .

نشاط می گوید :

طاعت از دست نیاید کُنهی باید کرد در دل دوست بهرحیله رهی باید کرد
روشنان فلکی را اثری در ما نیست حذر از گردش چشم سبهی باید کرد
نه همین صف زده مژگان سیه باید داشت جانب دلشد گانهم نگهی باید کرد

مجمر گوید :

تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
 میزنی زخم و ندانی که چنان می گذرد
 یارب این قوم چه خواهند ز جانهای فلک
 بچه عضو تو ز من بوسه نداند چکند
 دگر انراست که من بیخبرم با تو ز خویش
 گر که در گله ندارد خبر از حالت میش
 یارب این جمع چه جویند ز دلهای پریش
 بر سفره سلطان چون نشیند درویش
 اسیری اصفهانی قطعه را مانند انوری و مثنوی و غزل را چون سعدی گوید ،

﴿ غزل ﴾

گرفتم آنکه گشایند پای بسته ما
 گواه اینکه نهرند و نه زاهدیم بست
 چه میکنند بیال و پر شکسته ما
 بیاله نهی و سبچه گسته ما

﴿ قطعه ﴾

تورا ایخوا چه کاز امساک برخوان
 چومه بر نطع گردون سفره ات را
 ز نعمتهای الوان هیچ اثر نیست
 شب از یک گرده نان بیشتر نیست
 ولی هر کس شکست آن گرد نان را
 کند گسر دعوی اعجاز شاید
 که این معجز کم از شق القمر نیست

از مثنوی هفت انجمن :
 بدوران دو کس را اگر دیدی
 یکی آنکه گوید بد من بمن
 بدور سر هر دو گردیدمی
 دگر آنکه پرسد بد خویشتن
 از عجایب آنکه غالب اشعاری که بنام گلشن صبا معروفست در کتاب انجمن

آرای احمد یک اختر با سم اسیری اصفهانی ضبط است از انجمله :
 یکی اره بر پای سروی نهاد .

درباب قصیده نیز پیشرفت نمایانی حاصل میشود . مجمر و نشاط و مفتون
 بشیوه معزی و ادیب صابرو کمال اسمعیل شعر میگویند . صبا سبکی مجلد آمیخته

و عنصری با انتخاب کلمات فخیم و فحل و بکار بردن صنایع لفظی از قبیل ترصیع و جمع و تفریق و هیمنه لفظی و معنوی در پیش میگیرد. بحر متقارب را با استحکام فردوسی و لطافت بوستان سعدی میسر آید چنانکه در وصف رزم علی (ع) با عمر و در خداوند نامه فرماید:

پیمبر سرودش که عمر و است این
 که دست یلی آخته زاستین

علی گفت ای شاه اینک منم
 که یک یشه شیراست در جوشنم

و جای دیگر گوید:

خرائید و پوشید شبرنگ شاه
 زسم پشت ماهی زدم روی ماه

و نیز گوید:

بدیلم مرا بود وقتی سفر
 بفرمان دارای جمشید فر

ز خاک سیاپوش و آب سید
 بجان گشتم از زندگی نا امید

به دانگی دوسیم از گذرگاه رود
 کشاورز آنمرز را هم نمود

ستم پیشه مردی ندادش درم
 بدشنام و چوبش بیازرد هم

من از آب آسان گذشتم چو برق
 ستم پیشه مسکین بگرداب غرق

رهائی ز کشتی بود با خدای
 رهائی ز کشتی بود با خدای

جای دیگر گوید:

شنیدم که لقمان پسر داد ز مهر
 باندرز فرمود کای خوبچهر

مخور لقمه جز خسروانی خورش
 که جان یابدت زان خورش پرورش

مجو کام جز از بت نوشخند
 میارام جز در دواج پرنده

بهر خطه ای خانه بنیاد کن
 وزان خاطر دوستان شادکن

بگفت ای پدر بند ممکن سرای
 بگفت ای پدر بند ممکن سرای

چنان لقمه بر خویشتن گیر تنک
 چنان لقمه بر خویشتن گیر تنک

ز وصل پری باش چندان پری
 که در دیده دیوت نماید پری

بِراحت مخسب آتقدر تاتوان
 چنان جاکن از مهر درهردلی
 که خارت شود زیر آن پرنیان
 که هر جا روی باشدت منزلی
 خلاصه صبا و فرزندانش درین عصر عالم نوینی در شعر و سایر کمالات صوری
 و معنوی بوجود میاورند، و اینهمه از برکت وجود اساتید عصر کریمخان زند و توجه
 و التفات بزرگان آندوره است.

طرز صبا بویژه در قصیده سرائی با معایبی که دارد که گفته خواهد شد،
 سرمشق اکثر سخن سنجان عصر قاجاری قرار میگیرد و در حقیقت فتحعلی خان صبارا
 میتوان در درجه دوم یعنی پس از مشتاق و آذروهااتف و صباحی که استاد صبا بوده
 است، یکی از ائمه زبان فارسی شمرد.

از خصایص طرز صبا یکی پختگی و تلفیق کلمات سخته و استعمال لغات فارسی
 قدیم و رعایت صنعت ترصیع و مطابقه و مراعات النظیر و جمع و تفریق است - و از معایب
 سبک او پیچیدگی کلمات و تعقید و استعمال کلمات غریب و وحشی و خذف افعال و روابط
 در معانی بتصور اینکه فصاحت شعر این قبیضه را جبران خواهد کرد. دیگر تقدیم خبر
 بر مبتدأ و نظایر آن است و این مطالب احیاناً از روانی و لطافت اشعار صبا کاسته و
 آنرا قدری خشن ساخته است. نه این باشد که این معایب بر محسنات شعری او غلبه
 داشته باشد بلکه گاهی در قصاید باین معایب بر میخوریم.

برای مثال در ترصیع و انسجام :

ز فضلش شاهد شام آمده باطره تیره
 ز فیضش بانوی بام آمده باطره طرا
 مرصع کرد بر چرخ ز برجد گوهر آنجم
 معلق کرد بر خاک مطبق گنبد مینا
 جای دیگر در انتخاب کلمات غریب و فخیم در صفت اسبان لوبد :

هزار ختلی غرغاو دم بزین اندر
 پری پیویه ولی دیوخوی و آهن خا

جای دیگر گوید :

چه افتادان دم آهنج اژدها را کش بکار اینک ز بانهای خراطین رخته گر چون گرزده حمیر
عیان چون مهر خاور گر چه با خاور مهان مهرش یکایک را بصدی پیرایه تن پیرای و جان پرور
در صفت تفنک دولوله ومدح شاه گوید باتعقید :

روزی که از مار دوسر جراهای چارپر آید زهر جا جان شکر گردد بهر جادو نشین
اسفندیار از خصم وی کی را ازان اندیشه کی چرخ دوشاخ آن سه پی تیر گزین او گزین
باز در مدح فتحعلی شاه وحذف افعال از جمله گوید :

سلیل گردش گردوناً گر مراتب جسم ریب پرتو خورشید اگر سلاله کان
سلیل جنبش این صورت عوالم عقل ریب تابش این جودت جواهر جان
که در شعر اول و دوم چهار بار فعل (بود) یا (است) حذف شده است :
و باز در همین قصیده گوید :

اگر بیحر محیطش اشاره چون قاهر اگر بچرخ برینش نظاره چون غضبان
زدود دوده آن روشنان این تاری ز تاب تاب این ماهیان آن بریان
و در این لف و نشر مشوش گذشته از حذف افعال در هر دو شعر از کثرت
ذکر آن و این تعقید زشتی در شعر حاصل آمده است :

از همین قصیده درباره تفنک و توب :

ز مسارهای دم آهنج سهمین بیکر ز شیرهای دژ آگاه آهنین دندان
یکی هزاره شعاع بروزگار پدید یکی قیامت کبری بکاینات عیان
در جنک شجاع السلطنه با سپاه افغانه در خراسان :

بی باری گروهی رانده زی خوار زموزی کابل بعزم رزم تو خاور مهان چون جادوی جوزن
بکام هر یکی کش دست خوش پتیاره جادو بگوش هر تنی کش پایمرد اهریمن ریمن